

«ردّ در ارث» در پرتو قرآن کریم، با تأکید بر دیدگاه محقق خوئی

خالد غفوری الحسنی*

چکیده

یکی از مسائل اختلافی شدید که از گذشته در میان امامیه و اهل سنت وجود داشته، وضعیت مال زاید از سهام ارث پس از تقسیم است. فقه امامیه به ردّ آن بر اصحاب فروش ارث قائل است، در حالی که فقه اهل سنت پرداخت آن را به عصبه می‌داند. امامیه بر درستی دیدگاهش و بطلان تعصیب به چند دلیل از جمله «اجماع» و «روایات متواتر» استدلال می‌کند؛ ولی محقق خوئی به گونه‌ای جدید و با استناد به روش خاصی که بر نصوص قرآنی وارده در سهام ارث داشته است، دیدگاهی ارائه می‌دهد؛ دیدگاهی که شایسته بررسی و تحلیل می‌باشد. وی معتقد است ظاهر آیات ارث، تقسیم بالنسبه است، نه تقسیم بالاطلاق؛ یعنی بر اساس ظاهر آیات، کل مال برای وراث فرض بر می‌باشد؛ ولی به نسبت سهم و حصه هر یک؛ بنابراین اضافه‌ای باقی نمی‌ماند تا به عصبه داده شود. در این مقاله به تبیین این دیدگاه جدید و تعمیق و تکمیل آن همت گماشتیم. مبنای تحلیل و استدلال نیز بر اساس روش اصولی متعارف بوده است.

واژگان کلیدی: وراثت قرابت بر، وراثت فرض بر، ردّ در ارث، تعصیب، عول.

مقدمه

برای شروع بحث، لازم است حالت‌های تقسیم ترکه بیان شود. برای وارثان به طور کلی چند حالت وجود دارد؛ گاهی تنها بوده و گاهی چند نفرند.

در حالت انفرادی، اگر وارث قرابت‌بر باشد؛ یعنی از کسانی باشد که فرض و سهم خاصی ندارند، همه ترکه به او می‌رسد؛ مانند پسر و اگر فرض‌بر باشد؛ یعنی کسانی که همیشه سهم و فرض معینی دارند، در این صورت، اگر از خویشان نسبی باشد، هم فرض را ارث می‌برد و هم باقی‌مانده را با رد می‌گیرد؛ مانند اینکه وارث، منحصر به یک دختر باشد؛ ولی اگر از خویشان سببی باشد - همچون زوج و زوجه - که یا به رد به وی قائل‌اند یا اضافه به امام برمی‌گردد و بدین صورت اضافه‌ای باقی نمی‌ماند.

در حالت تعدد وارث، چند صورت متصور است:

(الف) همه قرابت‌بر باشند. در این صورت، مال میانشان تقسیم می‌شود و چیزی از ترکه باقی نمی‌ماند؛ همچون اجتماع دختر و پسر.

(ب) برخی فرض‌بر و برخی قرابت‌بر باشند. در این صورت، صاحبان فرض سهم‌شان را می‌گیرند و باقی‌مانده مال به وارثان قرابت‌بر داده می‌شود و چیزی از ترکه باقی نمی‌ماند؛ مانند اجتماع پدر و پسر.

(ج) همه ورثه، فرض‌برند که شکل‌های متعددی را در این حالت با توجه به نوع نسبت میان ترکه و سهم‌ها می‌توان تصور کرد: صورت نخست، صورتی که مال و فرض‌ها مساوی‌اند. این حالت، زمانی است که ورثه صاحبان فرض بوده، سهم‌شان مساوی با ترکه باشد. این حالت تساوی میان ترکه و سهام است که به این مسئله عادلانه گفته می‌شود؛ مانند زوج و خواهر واحد.

صورت دوم، صورتی است که فرض‌ها از مال بیشتر است و به آن عائله گویند؛ مانند دو دختر و پدر و مادر و زوج. ترکه در این حالت از سهام کمتر است؛ زیرا سهم دو دختر، دوسوم و سهم پدر و مادر هرکدام یک‌ششم و سهم شوهر، یک‌چهارم است. اگر ترکه میان دختران و پدر و مادر تقسیم شود، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند تا به شوهر داده شود و این فرض متصور نیست، مگر با تراحم زوج یا زوجه در سهم دو دختر یا

دختران، یا دو خواهر یا خواهران ابوینی یا ابی. به عبارت دیگر، همیشه این مشکل زمانی پیش می‌آید که شوهر یا زن، جزء وارثان باشند. این - زیادی سهام از ترکه - را عول گویند. قول به عول، ناظر بر این صورت است؛ ولی راه حل این نقص چیست؟ معروف در مذاهب سنّی، قول به عول است؛ یعنی نقص بر همه وارثان فرض بر وارد می‌شود و نظر معروف اهل بیت علیهم‌السلام، قول به عدم عول است؛ یعنی نقص بر دختر و دختران یا خواهر و خواهران وارد می‌شود.

صورت سوم، صورتی است که مال از فرض‌ها بیشتر است که آن را قاصره (خویی، ۱۴۳۰، ج ۴۹، ص ۱۴-۱۷ / سرخسی، ۱۴۰۶، ج ۲۹، ص ۱۶۰) یا عاذله^۱ (افندی؛ ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۱) گویند، یا ردّ (ابن قدامه، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۳۱). البته گاهی ناقصه نیز بر آن اطلاق می‌شود (بهوتی حنبلی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۵۲۱).

مثال ۱. وارث، ابوین و دختر: در اینجا سهم پدر و مادر هر کدام یک‌ششم و مجموعاً یک‌سوم است. سهم دختر، نصف است و مطابق فقه امامیه برادران با وجود پدر و مادر و فرزند میت - یعنی طبقه اول - ارث نمی‌برند.

در اینجا ترکه زاید بر سهام است؛ زیرا اگر مال شش قسمت شود، نصف آن یعنی به دختر و به پدر و مادر هر کدام $\frac{1}{6}$ می‌رسد که مجموعاً $\frac{5}{6}$ می‌شود و در نتیجه $\frac{1}{6}$ مال اضافه می‌آید.

مثال ۲. وارث، زوجه و دختر: در این فرض، یک‌هشتم برای زوجه و نصف برای دختر است. اگر مال هشت قسمت شود، سهم دختر $\frac{4}{8}$ و سهم زوجه $\frac{1}{8}$ می‌باشد و در نتیجه $\frac{3}{8}$ اضافه می‌آید.

مثال ۳. وارث، زوجه و دو دختر یا بیشتر: در اینجا سهم زوجه $\frac{1}{8}$ و سهم دختران $\frac{2}{3}$ است. مخارج مشترک ۳ و ۸، ۲۴ است؛ یعنی مال باید ۲۴ قسمت گردد که یک‌هشتم آن یعنی $\frac{3}{24}$ به زوجه و دو ثلث آن یعنی $\frac{3}{24}$ به دختران می‌رسد و در نتیجه $\frac{5}{24}$ مال اضافه می‌آید.

گفتنی است در صورت اضافه آمدن ترکه از سهم‌ها، مقدار زیاده سه حالت خواهد داشت:

۱. و عاذله می‌گوید: به اینکه در این مسئله تقسیم می‌گردد، همراه با رد.

حالت نخست، وارث میت به واسطه مؤنث باشد؛ مانند دایی میت که ارتباطش با میت، به واسطه مادر میت است و بنا بر اصطلاح فقه سنّی، از طبقه اولی الأرحام باشد. این حالت به طور تفصیلی در بحث «ارث اولی الأرحام» که مورد اختلاف فقهاست، بحث می‌شود.

حالت دوم، اگر شخص وارث غیر از اصحاب فرض نباشد، آیا زیاده به ایشان رد می‌گردد یا خیر؟ این حالت ذیل مبحث «ردّ» بحث می‌شود و این مسئله نیز از مسائل اختلافی، هم در اصل و هم در فرع‌هایش می‌باشد.

حالت سوم، اگر شخص بنا بر اصطلاح فقه سنّی، عاصب - یا عصبه - باشد که در درجه نخست، مد نظرمان در اینجا است. گفتنی است ایشان برای عصبه، تعاریف گوناگونی ارائه کرده‌اند؛ از جمله اینکه وارث بدون تقدیر است (ابن قدامه، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۶) یا هر مذکری که میان آن و میت مؤنثی نباشد که عبارت است از پدر، پسر و هر که به واسطه ایشان با میت رابطه می‌یابد (نوی دمشقی، [بی‌تا]، ج ۱۶، ص ۹۷)، یا هر مذکری که واسطه مؤنث با میت نداشته باشد (همان، ص ۱۰۰)، یا فقط نزدیکانی که رابطه ایشان به میت، به واسطه ذکور باشد (همان). بحث در اینجا به یکی از انواع عصبه برمی‌گردد و آن عصبه به خود است؛ پس عصبه سه گونه است: «عصبه بالنفس»، «عصبه بالغیر» و «عصبه مع‌الغیر».

به هر حال دیدگاه فقه امامیه با دیدگاه فقه سنّی در مقابل «زیاده ترکه از سهام» متفاوت است. معروف مذاهب سنّی قول به تعصیب دارند؛ پس عصبه این زیاده را ارث می‌برند و معروف اهل بیت علیهم‌السلام، عدم قول به تعصیب است، بلکه ردّ همه یا بخشی از زیاده بر ورثه - یعنی همان وارث فرض بر - است؛ بنابراین این مسئله به دو شکل حل می‌گردد: «تعصیب» و «ردّ».

شکل نخست در تقسیم زیاده ترکه، راهی است که اهل سنّت برگزیده‌اند و عبارت است از اعطای باقی مانده به طبقات یا درجات متأخر، اگر از عصبه باشند. پرداخت مال به عصبه را تعصیب گویند.

شکل دوم در تقسیم زیاده ترکه، راهی است که فقهای امامیه برگزیده‌اند و آن

عبارت است از ردّ بر اصحاب فرض نسبی از آن طبقه، نه طبقات و درجات دیگر؛ زیرا به میت نزدیک‌ترند. آری! به زوجین همراه با نزدیکان نسبی اضافه نمی‌رسد؛ ولی به تنهایی هر یک تفصیلی دارد؛ چنان‌که در بحث ردّ این‌گونه است. به عبارت دیگر، در جایی که سهام بیش از ترکه باشد، نقص بر زوجین وارد نمی‌شود و جایی که ترکه بیش از سهام باشد، اضافه به زوجین داده نمی‌شود.

امامیه بر ردّ زیاد سهم‌ها به وارث صاحب فرض در این حالت و ندادن به عاصب، به ادله‌ای استدلال کرده‌اند و در جمع‌بندی مستفاد از کلمات فقها و استدلالشان می‌توان به هفت یا هشت وجه استدلال کرد؛ ولی وجهی که محقق خوبی بیان می‌دارد، عبارت است از: ادله ارث که بر تعیین فرض‌ها دلالت دارد، به ذات خود نیز بر توزیع همه ترکه بر صاحبان فرض به گونه‌ای که چیزی از آن باقی نماند، تا در چگونگی تقسیم آن متحیر نمانیم، دلالت دارد. این وجه در اثبات ردّ و بطلان تعصیب، از ابتکارات محقق خوبی است.

این دیدگاه جدید و باارزش، بیانگر قرائت خاص و تفسیر جدیدی از نص قرآنی است؛ چنان‌که اگر نگاهی به وجوه دیگری که معمولاً مورد استدلال است، داشته باشیم و در عبارات فقها وجود دارد، از بیان این نکته خالی است.

در این مقاله به دنبال روشن کردن این دیدگاه و بیان آن و عرضه ادله آن، سپس تحلیل، تقویت و تکمیل آنیم. بدین منظور ابتدا به تبیین دیدگاه ایشان (۱) و سپس به تفاوت تقسیم مطلق و نسبی می‌پردازیم (۲) که موضوعی اساسی در دیدگاه ایشان است. مقایسه دیدگاه ایشان با دیدگاه صاحب جواهر (۳) و تبیین اهمیت دیدگاه ایشان (۴) بحث‌های بعدی را تشکیل می‌دهند.

۱. تبیین دیدگاه محقق خوبی

همان‌گونه که گفته شد محقق خوبی معتقد است: ادله ارث که بر تعیین فرض‌ها دلالت دارد، به ذات خود نیز بر توزیع همه ترکه بر صاحبان فرض به گونه‌ای که چیزی از آن باقی نماند، تا در چگونگی تقسیم آن متحیر نمانیم، دلالت دارد. ایشان بر بطلان تعصیب

و اثبات ردّ به این آیات استدلال می‌کند:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ لَلْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (نساء: ۱۱).

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (نساء: ۱۲) و آیه شریفه: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ بَرِئٌ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ بَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نساء: ۱۷۶).

ایشان به استناد این آیات، ادعا می‌کند از ظاهر آیات می‌توان فهمید تقسیم سهم‌ها در ارث، تقسیمی نسبی است، نه مطلق.

این نظر یکی از دو پاسخی است که محقق خوبی از اشکالی که مطرح کرده‌اند ارائه کرده‌اند. اشکال این است که تعیین برخی سهم‌های ارث در شریعت اسلام مصداقی ندارد، مانند دختر که سهمش نصف ترکه تعیین شده، در حالی که حالت واحدی که تک دختر نصف ارث را ببرد وجود ندارد (خوبی، ۱۴۳۰، ج ۴۹، ص ۸).

به عبارت دیگر، آیه شریفه تصریح می‌کند که سهم دختر واحد، نصف است، در حالی که در واقع قضیه یا سهام بیشتر از ترکه است که در این صورت، نقص بر دختر وارد می‌شود؛ مثل اینکه وارث، ابوین، دختر و زوج باشند یا ترکه بیشتر از سهام است که در این صورت، اضافه به دختر داده می‌شود؛ مثل آنجا که دختر واحد، تنها وارث میت باشد یا وارث، دختر واحد و ابوین میت باشند که اضافه هم بر دختر و هم بر ابوین ردّ می‌شود؛ بنابراین دختر همیشه یا کمتر از نصف می‌گیرد، یا بیشتر از نصف و

موردی که دختر فقط و فقط نصف ببرد، وجود ندارد، در حالی که آیه شریفه تصریح می‌کند که سهم دختر، نصف است.
سپس می‌گوید:

و برای این تقسیم، بابتی در علم حساب است؛ چنان‌که از امیر مؤمنان^ع نقل شده است زمانی که فردی هفده شتر را وصیت نمود که به یکی از فرزندانش نصف و دیگری یک‌سوم و به سومی یک‌نهم داده شود. حضرت علی^ع یک شتر بدان افزودند تا هجده عدد شد، سپس میانشان تقسیم نمودند؛ کسی که برایش نصف وصیت شده بود، نه عدد و کسی که یک‌سوم برایش وصیت شده، شش عدد و به کسی که یک‌نهم داشت، دو عدد داده شد؛ پس یکی باقی ماند که ایشان برداشتند و این تقسیم، تقسیم صحیحی بر اساس اصول تقسیم به نسبت است (همان، ص ۹).

۲. تفاوت «تقسیم مطلق» و «تقسیم نسبی»

موضوع اصلی در دیدگاه ایشان تقسیم نسبی و تقسیم مطلق است. بدین منظور لازمست تفاوت این دو روشن شود. محقق خوئی در تفاوت میان تقسیم مطلق و تقسیم نسبی، دو بیان ارائه کرده است.

۲-۱. بیان نخست در تفاوت تقسیم مطلق و نسبی و نقد و بررسی آن

۲-۱-۱. بیان نخست

بیان نخست، آنچه از تقریرات بحث چاپ‌شده ایشان روشن است. ایشان تفاوت میان تقسیم مطلق و تقسیم نسبی را این‌گونه توضیح می‌دهد:

اگر مال واحدی برای اشخاصی بر اساس سهم‌های مشاع باشد و آن مال زاید بر سهم‌هایشان باشد، قضیه دو صورت دارد؛ یا اینکه کل مال از ابتدا برایشان نبوده، بلکه فقط به میزان سهم‌شان نصیب داشته‌اند و یا اینکه کل مال از ابتدا برایشان است و سپس چگونگی تقسیم بر سهم‌های ذکر شده را بیان می‌کند؛ بنابراین در اینجا دو حالت است و مثال آن در باب وصیت است. گاهی میت وصیت می‌کند که برای پسر بزرگش نیمی از گوسفندان، و برای پسر وسطی یک‌چهارم، و برای پسر کوچک‌تر، یک‌هشتم

باشد؛ بنابراین یک‌هشتم گوسفندان که اضافه می‌آید، خارج از مورد وصیت است که به ورثه منتقل می‌گردد.

و گاهی تمام گوسفندان را متعلق وصیت خود قرار می‌دهد، سپس چگونگی تقسیم را بیان می‌دارد؛ چنان‌که اگر گفته شود تمام گوسفندانم برای سه پسر است، نصفش برای بزرگ‌تر، و یک‌چهارم برای وسطی، و یک‌هشتم آن برای سومی، که با تقسیم بر ایشان، یک‌هشتم اضافه می‌آید و این یک‌هشتم نیز داخل در وصیت است؛ پس نصف آن برای بزرگ‌تر است و یک‌چهارم برای وسطی و یک‌هشتم برای کوچک‌تر و باز یک‌هشتم یک‌هشتم باقی می‌ماند و آن نیز میانشان تقسیم می‌شود، و اینچنین تا از ترکه چیزی باقی نماند.

و مورد تقسیم به نسبت دومی است، نه اولی [یعنی مقصود از تقسیم به نسبت آن است که کل مال باید برحسب حصص تقسیم شود]. آنچه از آیات ارث فهمیده می‌شود، این است که وارث اولوالأرحام و نزدیکان‌اند؛ پس سهم دختر همراه با ابوین - یا با یکی از آنها - نصف به نسبت ترکه است. پس اگر میتی سی دینار به جای گذارد، سهم دختر پانزده دینار است و هر یک از ابوین، پنج دینار ارث می‌برند، و پنج دینار از ترکه باقی می‌ماند که دختر نصف آن را برمی‌دارد و ابوین یک‌ششم آن را، و یک‌ششم یک‌ششم باقی می‌ماند و اینچنین تقسیم می‌شود تا تمام ترکه کامل شود [و چیزی باقی نماند].

همچنین اگر دختر واحد باشد، نصف ترکه از آن اوست، پانزده دینار و نصفِ نصف باقی که $7/500$ دینار است و نصفِ نصف باقی‌مانده که $3/750$ دینار) تا اینکه ترکه کامل شود، در اینجا هرگز زیاده متصور نیست؛ چراکه تقسیم چنانچه از ظاهر آیات مبارکه برمی‌آید، تقسیم به نسبت را بیان می‌دارد، نه تقسیم بر اطلاق را (همان، ص ۹-۱۰).

در توضیح بیان فنی و دقیق محقق خوئی می‌توان چنین گفت: اینکه قرآن می‌فرماید برای دختر واحد، نصف و برای ابوین، هرکدام یک‌ششم هست، مثل این نیست که وصیت کند نصف گوسفندانم برای پسر بزرگم و برای پسر وسطی، یک‌چهارم و برای پسر کوچک، یک‌هشتم تا در نتیجه یک‌هشتم که زیاد می‌آید، داخل در وصیت نباشد و به ورثه منتقل شود، بلکه فرموده قرآن مثل این است که بگویند همه گوسفندانم برای سه

فرزندم؛ ولی کیفیت سهم ایشان بدین ترتیب است که برای پسر بزرگ، نصف و برای وسطی، یک‌چهارم و برای کوچک‌تر، یک‌هشتم است. در اینجا یک‌هشتم اضافی نیز باید به نسبت سهم هر یک به ایشان داده شود تا در نهایت، مال به طور کامل تقسیم شود. حال در محل بحث نیز گویا شرع مقدس می‌فرماید همه مال برای دختر و ابویین است؛ ولی بالنسبه؛ یعنی سهم دختر نصف و سهم ابویین هرکدام یک‌ششم. در اینجا مقدار اضافی باز باید میان دختر و ابویین بالنسبه تقسیم شود؛ پس چیزی باقی نمی‌ماند تا بخواهیم آن را به عصبه بدهیم.

ایشان در ادامه می‌گویند: «با این بیان، صحت آنچه فقهای بزرگمان به تبع روایات ائمه معصومین در باره بطلان تعصیب معتقد گشته‌اند، روشن می‌شود...» (همان)؛ بنابراین در خارج، موردی که زیاده بر ترکه باشد، متصور نیست تا به دنبال تبیین تکلیف آن باشیم؛ پس روایتی که می‌فرماید در دهن عصبه خاک است (حرّ عاملی، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۸۵)، موافق ظاهر آیات مبارکه است (خویی، ۱۴۳۰، ص ۱۵). ایشان این وجه استدلال را نخستین وجه در بطلان تعصیب قرار داده است.

۲-۱-۲. ملاحظاتی بر بیان نخست

بر سخنان ایشان، شش ملاحظه وارد است:

اولاً، مثالی که ایشان از امیر مؤمنان می‌آورند، در تقسیم شتران مورد وصیت با اینجا از جهت تقسیم بر حسب نسبت، منطبق نیست و آن به این دلیل است که هر یک از آن سه شخص موصی‌لهم بیش از سهم مشخص شده از تمام مال برداشته است؛ زیرا آنچه اولی گرفته است، نصف نیست و دریافتی نفر دوم، یک‌سوم نیست و سومی یک‌نهم نگرفته است. نفر اول بسیار بیشتر از نصف گرفته است (سهم او از هفده شتر، نصف یعنی $\frac{8}{5}$ شتر بوده، در حالی که نه شتر گرفته است) و دومی کمی بیش از یک‌سوم گرفته است (سهم او از هفده شتر، $\frac{5}{8}$ شتر بوده، در حالی که شش شتر گرفته است) و سومی بیشتر از یک‌نهم گرفته است (سهم او از هفده شتر، $\frac{1}{88}$ شتر می‌باشد، در حالی که دو شتر گرفته است).

در صورت تبدیل شتر به قیمت، این اشکال بسیار روشن می‌شود؛ یعنی با تبدیل به دینار از کسرها آزاد می‌شویم و آن این‌گونه است: اگر فرضاً قیمت هر شتر ۵۴ دینار باشد، مجموع ترکه ۹۱۸ دینار خواهد بود که حاصل ضرب ۱۷ (تعداد شتران) در ۵۴ (قیمت هر شتر) می‌باشد.

الف) اگر تقسیم مطلق ملاک تعیین سهم‌ها باشد، این‌گونه عمل می‌شود: برای اولی (نصف) = ۴۵۹ دینار، و دومی (یک‌سوم) = ۳۰۶ دینار، و سومی (یک‌نهم) = ۱۰۲ دینار است و باقی‌مانده مال که ۱۷ دینار است، به هیچ‌یک از موصی‌لهم داده نمی‌شود.

ب) اگر تقسیم نسبی ملاک تعیین سهم‌ها باشد، تعیین سهم‌ها بدین شکل است: برای اولی ۴۵۹ دینار و نصف ۱۷ دینار باقی‌مانده (۸/۵۰۰ دینار) و همچنین تقسیم ادامه می‌یابد و در مجموع سهم او از ۴۶۹ دینار، بیشتر نیست و دومی ۳۰۶ دینار و یک‌سوم هفده دینار باقی‌مانده (۵/۶۶۶ دینار) و نیز تقسیم ادامه می‌یابد و در مجموع، سهم او بیش از ۳۱۳ دینار نمی‌شود، و سومی ۱۰۲ دینار و یک‌نهم هفده دینار باقی‌مانده (۱/۸۸۸ دینار) و به همین شکل و در مجموع سهم او از ۱۰۵ دینار تجاوز نمی‌کند.

ج) بر اساس آنچه در مثال نقل شده، مقدار دریافتی هر سه نفر به شرح ذیل است: اولی ۴ شتر گرفته است و چون فرض کردیم قیمت هر شتر ۵۴ دینار است، پس ۴۸۹ دریافت کرده است که هم بیش از نصف نسبی می‌باشد و هم مقدار اضافه بر نصف نسبی، بیش از هفده دینار می‌شود.

دومی که شش شتر گرفته است، پس سهم دریافتی او ۳۲۴ دینار می‌باشد ($۳۲۴ = ۵۴ \times ۶$) و این مقدار بیش از ثلث نسبی است و مقدار اضافه، بیش از یازده دینار می‌باشد، و سومی (۲) = $۵۴ \times ۲ = ۱۰۸$ دینار، که از یک‌نهم نسبی بیشتر است و بیش از (سه دینار) است.

اما با لحاظ سهم‌های مطلق - که همان نصف و یک‌سوم و یک‌نهم‌اند - این مبالغ نیز بیش از سهم‌های مطلق‌اند و مقادیر اضافه، از باقی‌مانده کل مبلغ یعنی هفده دینار به دست آمده و برداشته شده است. این امر نشانگر وجود نکته‌ای در تقسیم مذکور در

روایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

ثانیاً، پوشیده نیست که این وجه - که محقق خوبی در استدلال بر ردّ زیاده به صاحبان سهم و نه به عصبه آورده است - اگر صحیح باشد، فقط در صورت اجتماع صاحبان فروض تمام است؛ ولی در صورت تکسهمی در ارث نمی‌توان از این صورت استفاده کرد؛ مثلاً اگر وارث تک دختر باشد، نیمی به سهم می‌برد و ردّ باقی به وی نیازمند دلیل دیگری است؛ مانند تمسک به آیه اولی الأرحام؛ پس آیات تعیین سهام به تنهایی بر رد مازاد بر ورثه دلالت ندارد.

ثالثاً، از آنچه در نکته اول بیان شد، فهمیده می‌شود که تقسیم بیش از یک معنا دارد؛ گاهی منظور تقسیم عرفی است و گاهی تقسیم مطلق و گاهی نیز تقسیم به نسبت مد نظر است. اگر دقت کنیم، متوجه می‌شویم که این اقسام در عرض واحد نیستند؛ زیرا آنها اقسام مقسم واحد نیستند؛ بنابراین سخن دقیق‌تر آنکه باید گفت تقسیم به دو قسم است: «تقسیم مطلق» و «تقسیم نسبی» و هر یک از آنها گاهی با دید عرفی تسامحی دیده می‌شوند و گاه با دید دقیق و موشکافانه. به عبارت دیگر، می‌توان گفت هر یک از این دو تقسیم، به لحاظ دیگری به «تقسیم عرفی تسامحی» و «تقسیم ریاضی دقیق» تقسیم می‌شوند.

تقسیم به لحاظ عرفی تسامحی؛ مانند آیه مبارکه:

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِيمٌ أَن تُحِصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ... پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستید، نزدیک دوسوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می‌خیزند؛ خداوند شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند. او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار آن را [به دقت] اندازه‌گیری کنید [برای عبادت کردن]؛ پس شما را بخشید (مزمل: ۲۰).

در اینجا تقسیم عرفی و تسامحی، مد نظر است؛ یعنی منظور از عبادت در دوسوم شب یا نصف یا یک‌سوم آن، عبادت این زمان‌ها به صورت تقریبی است، نه دقیق و مشخص؛ چنان‌که صریح آیه است.

تقسیم دقیق و فنی؛ همچون آیه شریفه:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ... (انفال: ۴۱).

منظور آیه، کسر (یک پنجم) از کل مال است و محاسبه مال به صورت دقیق بدون از قلم افتادگی موردی - هرچند کم - صورت می‌گیرد؛ زیرا با ترک موردی از اموال و محاسبه نکردن آن مورد، نمی‌توان گفت صاحب مال یک پنجم تمام مالش را خارج کرده است. همچنین در محاسبه نصاب‌ها در خمس و زکات، مقصود، نصاب دقیق است. تقسیم نسبی - نه مطلق - همچون تقسیم مال مشاع میان شرکا و تقسیم سود در مضاربه است که در اینجا همه مال مد نظر است؛ به گونه‌ای که کل مال بر صاحبانش به اندازه سهم‌شان تقسیم می‌شود.

اما تقسیم به صورت مطلق؛ همچون اکثر موارد وصیت متعارف میان مردم است، هنگامی که موصی برای زید، یک سوم و برای بکر، یک دوم و برای عمر، یک پنجم وصیت کند، باید لحاظ شود که مقدار مال که به آنها پرداخته است، به اندازه همان کسرها و نسبت‌های ذکر شده و بدون هیچ اضافه‌ای است و اگر چیزی باقی بماند، به ورثه داده می‌شود.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در اینجا - یعنی در باب ارث - چگونه می‌توان منظور از تقسیم در ادله را فهمید؛ یعنی از آنجا که هر یک از این گونه‌ها و لحاظ‌ها می‌توانند مقصود باشند، از ادله چگونه می‌توان فهمید که فلان تقسیم مد نظر است؟ پاسخ اینست که ظاهر سخنان محقق خویی این است که مقصود از تعیین سهم‌ها، نوع دوم تقسیم یعنی تقسیم بالنسبه است؛ زیرا ایشان چنین گفتند: «... ان ظاهرها ای الآیات کون التقسیم تقسیماً بالنسبه لا علی الإطلاق» (خویی، ۱۴۳۰، ص ۹).

اما آنچه ایشان گفتند، ادعایی غیر واضح و تبیین نشده است و نیازمند دلیل می‌باشد. آنچه در اینجا صحیح است اینکه اگر ما باشیم و آیاتی که سهم‌ها را مشخص می‌کند، می‌توان تقسیم مطلق را برداشت کرد و این امر مقتضای ظهور ابتدایی می‌باشد؛ چنان‌که روشن است و این معنایی است که به ذهن متبادر می‌شود؛ همان‌گونه که بزرگان یا همه فقها و مفسران با اختلاف مذاهب‌شان برداشت کرده‌اند.

این مسئله از باب تمسک به مفهوم عدد نیست. مفهوم عدد به معنای نفی حکم از زیاده بر آن یا نقص از آن است (حایری، ۱۴۰۴، ص ۱۵۷). به عبارت دیگر، حکمی که

برای عددی بیان شده است، در کمتر یا بیشتر از آن عدد وجود نداشته باشد؛ ولی ادعای ما بر اساس تمسک به مفهوم عدد نیست؛ زیرا مفهوم عدد، حجت نیست، بلکه به دلیل در مقام تقسیم بودن است که قرینه حالیه بر اراده اکتفا بر سهم‌های ذکر شده بدون زیاده در آن را تشکیل می‌دهد؛ یعنی وقتی گفته می‌شود برای فلانی این سهم و برای دیگری، فلان سهم باشد؛ یعنی از مال این سهام به ایشان داده می‌شود، بدون اینکه اضافه‌ای به وی ردّ شود.

همچنین متبادر از تعیین سهم در صورت اطلاق و عدم تعیین شیوه خاص برای تقسیم، لحاظ ریاضی و دقیق است، نه عرفی و تسامحی. معنای حقیقی این کسرها مانند نصف، یک سوم، یک دوم و... نیز لحاظ ریاضی و دقیق است؛ ولی اراده نوع دوم تقسیم، که تقسیم نسبی است و نیز اراده صورت عرفی و تسامحی، نیازمند وجود قرینه می‌باشد.

ممکن است ادعا شود در باب ارث، قرینه لفظیه منفصل بر تقسیم نسبی وجود دارد و این قرینه عبارت از کتاب و سنت است؛ در قرآن آیه اولی الأرحام (انفال: ۷۵/ احزاب: ۶) یا آنچه دلالت بر ارث نزدیکان دارد (نساء: ۷ و ۳۳) و در سنت متواتر، اخبار وارده از ائمه علیهم‌السلام (نجفی، [بی تا]، ج ۳۹، ص ۱۰۱) که تواتری معنوی است (حرّ عاملی، ۱۴۱۲، ج ۲۶، صص ۸۹-۸۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۸ و ۱۳۴)، بر این مطلب دلالت دارند و به این دلیل از آن ظهور ابتدایی دست برمی‌داریم و به دلیل قرینه‌ای که نشانگر انحصار ورثه به نزدیکان است، ظهور ثانوی منعقد می‌گردد و با وجود آن، نوبت به ارث بردن ورثه دیگر نمی‌رسد و مقتضای آن، بهره‌مندی خویشان نزدیک‌تر به ترکّه می‌باشد؛ ولی به نسبت سهمش از همه مال.

نمی‌توان در این قرینه و در مقتضای ظهورش تشکیک کرد؛ زیرا بر اساس پذیرش همین قرینه، قول به ردّ ثابت شده، قول به تعصیب باطل شناخته شده است و بر اساس پذیرش این قرینه، قول به ردّ بنا بر سهم‌ها بر حسب نسبت آنها ثابت می‌شود. آری! قرینه‌ای در اینجا بر اراده تقسیم عرفی و تسامحی وجود ندارد.

رابعاً، تفاوت میان نگاه ریاضی دقیق و نگاه عرفی تسامحی، روشن است؛ زیرا به

نقص و زیاده کم در لحاظ دوم اهمیت داده نمی‌شود و اغماض می‌شود؛ ولی تفاوت میان تقسیم مطلق و تقسیم نسبی، زمانی روشن می‌شود که کسرهای و نسبت‌های درصدی مربوطه متعدد گردند، وگرنه اگر نسبت، یگانه باشد، تفاوتی میان تقسیم مطلق و نسبی نیست؛ مثلاً صاحب نصف اگر به تنهایی باشد، نصف مال از آن اوست و تقسیم در اینجا صورت واحدی دارد، نه بیشتر؛ ولی اگر صاحبان سهم متعدد باشند، چنان‌که برای یکی از ایشان نصف و برای دیگری یک‌سوم، یا برای یکی یک‌سوم و برای دیگری یک‌چهارم و برای سومی یک‌پنجم باشد، نتیجه بر اساس تقسیم مورد نظر متفاوت خواهد بود. اگر منظور از تقسیم مطلق باشد، پس از تقسیم، مقداری باقی می‌ماند؛ ولی اگر منظور تقسیم نسبی باشد، چیزی باقی نمی‌ماند، بلکه تقسیم بر اساس سهم‌ها چندین مرتبه تکرار می‌شود تا مال کاملاً یا تقریباً تمام شود؛ یعنی مقدار ناچیزی که نزد عقلاً بی‌ارزش است، باقی بماند.

خامساً، در مثال ذکرشده از امیر مؤمنان علیه السلام، نوع تقسیم بر اساس قاعده تقسیم مطلق است، نه تقسیم نسبی و نیز ناگزیر از تقسیم مد نظر با لحاظ و نگاه ریاضی و دقیق بوده است.

از این رو، باید حکم امیر مؤمنان علیه السلام را بر این مسئله حمل کنیم که قرینه لفظیه یا حالیه وجود داشته که دلالت می‌کرده است که مقصود موصی در آن وصیت، تقسیم نسبی بوده، نه تقسیم مطلق. همچنین باید وجود قرینه را دال بر این بدانیم که موصی قصد تقسیم شتران سالم را داشته است، نه تقسیم گوشت‌شان؛ پس قصد موصی تقسیم شتر به هر صورت - اگرچه با تقسیم گوشت‌شان - نبوده است، بلکه تقسیم به لحاظ سلامت شتران را داشته است تا موصی له شتر سالم و کامل نصیبش گردد و اگر فرض شود که موصی قصد این‌گونه تقسیم را نداشته، لازم است تقسیم بر اساس قیمت تقسیمی دقیق بدون تسامح و لو با کسور و اعشار انجام شود و به حکم این قرینه می‌توان گفت تقسیم عرفی مبنی بر تسامح و تقریبی بوده و تقسیم ریاضی محض مد نظر موصی نبوده است، وگرنه واقعاً دور است که فرض کنیم شترها در قیمت، سن و همه ویژگی‌ها مساوی باشند.

شایان ذکر است این روایتی که بدان دست یافته‌ایم، شامل این قراین است و مشکل میان سه شخص در مورد کسر سهم‌شان می‌باشد؛ چنانکه در ادامه خواهد آمد. سادساً، ما به روایت نقل شده از امیر مؤمنان علیه السلام که محقق خوئی بدان اشاره داشتند، برنخوردیم که در تقسیم مال موصی به باشد و چیزی که یافتیم، روایت دیگری است که شامل همین اعداد و سهم‌هاست؛ ولی وصیت بودنش ذکر نشده است، بلکه نزاع سه نفر در مال می‌باشد و متن روایت این‌گونه است:

عن شرح بدیعیة ابن‌المقرء: أنه جاءه ثلاثة رجال يختصمون في سبعة عشر بعيراً، أولهم يدعى نصفها، و ثانيهم ثلثها، و ثالثهم تسعها، و كان يرد على كل منهنم الكسر. فقال لهم: أترضون أن أضع بعيراً مني فوقها و أقسمها بينكم؟ قالوا: نعم. فوضع واحداً فوقها من نفسه، فصارت ثمانية عشر، فأعطى الأول نصفها تسعة، و الثاني ثلثها ستة، و الثالث تسعها اثنين، و بقي بعيره له: از شرح بدیعیه ابن‌مقرء نقل شده است: سه مرد نزد امام علی علیه السلام آمدند که در مورد هفده شتر اختلاف داشتند. اولی مدعی نصف بود و دومی یک‌سوم و سومی یک‌نهم، که به هر یک کسری تعلق می‌گرفت. حضرت به ایشان گفت: «آیا راضی هستید که شتری بدان بیافزایم و میانتان تقسیم کنم؟». گفتند: بله! یک شتر از خودشان بدان افزودند و هجده تا شد. به اولی نصفش را که نه‌تاست دادند و به دومی یک‌سوم که شش‌تاست دادند و به سومی یک‌نهم که دو‌تاست دادند و شترشان برای خودشان باقی ماند (تستری، [بی‌تا]، ص ۱۲۱).

در بررسی مطالب پیش‌گفته می‌توان گفت:

۱. به منبع اصلی که تستری این روایت را نقل کرده است، دست نیافتیم و بعید است سندش صحیح و تمام باشد.
 ۲. محقق خوئی به این روایت در دیدگاهش استناد نکرده است، بلکه روایت را شاهد و مؤید آورده است؛ پس مرسله بودن و عدم حجیتش ضرری ندارد؛ زیرا مستند محقق خوئی در اینکه ملاک، تقسیم نسبی است، ظهور آیات می‌باشد.
 ۳. ظاهر از این نقل آن است که نزاع میان آن سه مرد، در اصل شراکت نیست، بلکه مشکل در کسر سهم‌ها به جهت تقسیم است.
- سابعاً، شاید گفته شود بنا بر اعتبار سهام بالنسبه، باید صحت عول را پذیرفت؛

چنان‌که زیادی ارث بر ورثه به نسبت سهم‌شان تقسیم می‌شود تا زیاده‌ای نماند. همچنین اگر زیادی سهام بر ترکه فرض شود، تقسیم نقص بر ورثه به نسبت سهامشان تا جبران نقص ادامه می‌یابد. روشن است التزام به عول با نظر امامیه که بطلانش می‌باشد، تناسب ندارد.

اما می‌توان گفت این توهّم صحیح نیست؛ زیرا حالتی که سهام به مقدار ترکه یا کمتر باشد، معقول است؛ ولی فرض اینکه سهام بیش از ترکه باشد، فی‌نفسه غیرمعقول و نیازمند اصلاح است؛ چنان‌که اگر نزد من دیناری باشد و بخواهم به زید نصف و به بکر دو سومش را بدهم، این هبه معقولانه نیست؛ نه اینکه معقول باشد و در تقسیم خارجی مشکل وجود داشته باشد.

۲-۲. بیان دوم در تفاوت تقسیم مطلق و نسبی و نقد و بررسی آن

۲-۲-۱. بیان دوم

بیان دوم، آنچه از ظاهر یکی از تقریرات بحث محقق خوبی که چاپ نشده است، برمی‌آید.^۱ تفاوت این بیان با بیان سابق در تصویر تقسیم به نسبت است و اینکه مقصود از آن، تقسیم به لحاظ نسبت هر سهم به دیگر سهم‌هاست، نه نسبت به همه مال و به عبارت دیگر، تقسیم بر اساس نسبت کسر به کسر؛ یعنی نسبت سهم هر یک از شرکا از مال به غیرخودش نسبت کسر به کسر از واحد است؛ مثلاً نسبت یک‌سوم به نصف نسبت دوسوم به کل مال است؛ در نتیجه برای صاحب یک‌سوم، به اندازه دوسوم سهم صاحب نصف است و در مثال وارده در خبر منقول از امیر مؤمنان^ع، که در آن سهم‌های نصف، یک‌سوم و یک‌نهم در هفده شتر جمع شده بود، برای صاحب یک‌سوم، شش شتر است که دوسوم^۲ شتر که سهم صاحب نصف است، می‌باشد؛ چنان‌که نسبت^۳ نه به یک‌سوم، نسبت یک‌سوم به کل است؛ پس برای صاحب یک‌نهم،

۱. آیت‌الله شیخ محمد قائینی یکی از شاگردان محقق خوبی ما را متفطن این مسئله نمودند. ایشان پس از مطالعه و ارزیابی این مقاله، ما را از وجود تقریر دیگری از بحث مطلع کردند که آن را در مقاله درج کردیم و آنچه شفاهی توضیح دادند، افزودیم.

یک سوم سهم صاحب یک سوم است که آن دو شتر است [تا اینجا بیان شیوای مقرر فاضل با تصرف جزئی در عبارت پایان یافت].

۲-۲-۲. ملاحظاتی بر بیان دوم

اگر این مسئله همان منظور از «تقسیم نسبی» است، می توان این گونه بدان پاسخ داد:
 ۱. در اینجا اگر نسبت هر یک از یک سوم و یک نهم با مقایسه به نصف مد نظر باشد، از مقیاس علیه که همان نصف است، پرسیده می شود، این نصف با چه مقایسه می شود؟ بی شک آن به لحاظ اصل مال مقایسه می شود که «هفده» است؛ زیرا نصف همان کسر است و کسر عبارت از نسبت است و در مثال نقل شده در اصل $\frac{1}{3}$ شتر برابر نصف نیست، بلکه بیش از نصف است و این تفاوت در مقدار در نتیجه دو کسر دیگر مؤثر می باشد؛ یعنی یک سوم و یک نهم که مقدارشان مطابق با دو نسبت واقعی نیست، مگر اینکه نسبت و تقسیم تقریبی تسامحی غیردقیق مد نظر باشد.

۲. کسر - هر کسری - دائماً عبارت از نسبتی است به چیز دیگر؛ به اعتبار اینکه کسر متشکل از صورت و مخرج است؛ پس صورت از سهم و جزء حکایت می کند و مخرج، کل را نشان می دهد؛ بنابراین هر جا کسر بود، نسبت فرضی وجود دارد؛ یعنی نسبت جزء به کل و قسم به مقسم خود، در اینجا می پرسیم مقسم در این کسور چیست؟

پاسخ آنست که مقسم مد نظر همان اصل «کل» است، نه چیز دیگری و همان «هفده عدد» است که مقسم تمام کسرهاست، نصف و یک سوم و یک نهم و همه به «هفده» نسبت می شوند.

فرضیات دیگر همچون فرض لحاظ اصل به عنوان مقسم برخی کسرها و دیگر کسرها که باقی مانده پس از جداکردن کسر نخستین لحاظ می شود؛ این امر در حقیقت به تقسیم متعدد برمی گردد که نیازمند بیان بیشتری است.

یا فرض لحاظ نسبت هر کسر به کسر دیگر، نیازمند لحاظ خاصی نیست؛ زیرا امری واقعی است؛ مانند اینکه کل بزرگ تر از جزء می باشد؛ چون هر یک سوم را فرض می کنیم، دائماً دو سوم نصف است و قراردادن یکی از کسرها مقسم دیگری صحیح

نیست، مگر اینکه تقسیم را بیش از یک مرتبه تکرار کنیم که با تکرار تقسیم می‌توان اختلاف مقسم را نیز پذیرفت؛ ولی ظاهر تقسیم در ارث یا وصیت و... مقصود وحدت تقسیم است، نه تعدد آن؛ زیرا تعدد نیازمند بیان بیش از این مقدار است.

۳. اگر فرض کنیم مقصود از تقسیم به حسب نسبت، همین تفسیر باشد، می‌گوییم اگر تصور تقسیم بر اساس کسرهای ذکر شده در مثال نقل شده امکان‌پذیر باشد که عبارت است از نصف، یک‌سوم و یک‌نهم؛ اگر کسرهای دیگری تصور شود، وضعیت چگونه خواهد بود؟ اگر کسرها بدین ترتیب باشد، نصف، یک‌هفتم و یک‌نهم؛ بنابراین بیان برای صاحب نصف «نُه» از «هفده شتر» است و برای صاحب یک‌هفتم، معادل نسبت یک‌هفتم به نصف است و برای صاحب یک‌نهم، معادل نسبت یک‌نهم به یک‌هفتم است؛ در اینجا نسبت یک‌هفتم به نصف چیست؟ و نسبت یک‌نهم به یک‌هفتم چگونه خواهد بود؟!

۴. اگر منظور از تقسیم به حسب نسبت این تفسیر باشد نیز می‌گوییم اگر تبدیل مقسم ذکر شده در مثال نقل شده به عدد دیگری فرض شود، با باقی‌گذاشتن کسرها بدون هیچ‌گونه تغییر، چنان‌که اگر اصل مال «هجده» باشد، برای صاحب نصف «نُه شتر» است و صاحب یک‌سوم دوسوم نصف که «شش شتر» است و برای صاحب یک‌نهم یک‌سوم یک‌سوم که «دو شتر» است، در این صورت تک شتر باقی‌مانده برای کیست؟ اگر اصل را «شانزده شتر» بدانیم؛ پس برای صاحب نصف «هشت شتر» است و برای صاحب یک‌سوم دوسوم، نصف است و برای صاحب یک‌نهم یک‌سوم یک‌سوم است؛ پس چگونه دو کسر آخر را می‌توان محاسبه کرد؟!

بر این اساس، اگر متوسل به حيله گذشته شویم که «دو عدد» اضافه کنیم که مجموع «هجده شتر» شود، تقسیم بدین صورت است: «نُه» و «شش» و «دو». در اینجا مجموع «هفده شتر» است که از اصل یکی بیشتر است؛ این مسئله چگونه به دست می‌آید؟ این راه به روی ما کاملاً بسته است.

اما اگر «هشت عدد» به اولی بدهیم، و به «هشت» یکی بیفزاییم که «نُه» است و آن را تقسیم کنیم، به دومی «شش عدد» و به سومی «دو عدد» باید بدهیم. در اینجا مشکلی

پیش نمی‌آید؛ زیرا زیاده و نقصی از اصل پدید نمی‌آید؛ ولی این صورت مستلزم تکرار تقسیم بیش از یک مرتبه می‌باشد و این امر تأکیدی است بر آنچه گفتیم که این‌گونه تقسیم، نیازمند تکرار تقسیم است و نیازمند بیان بیشتری می‌باشد.

۳. مقایسه دیدگاه دو دانشمند (محقق نجفی و محقق خوئی)

شاید بتوان به ریشه‌های این دیدگاه در عبارات برخی گذشتگان برخورد؛ مانند محقق نجفی در *جواهرالکلام*. ایشان در شرح این کلام محقق حلی: «اگر وارث بعید باشد، زیاده بر صاحبان سهم‌ها ردّ می‌شود، به جز زوج و زوجه؛ مانند اینکه وارث، ابوین یا یکی از آنها و دختر و برادر یا عمو باشند [که اضافه به برادر و عمو داده نمی‌شود، بلکه بر دختر و ابوین ردّ می‌شود]» (محقق حلی، ۱۴۰۲، ج ۴، ص ۸۲۳) می‌نویسد:

بلکه شاید گفته شود: در هر جا چیزی از سهمی باقی می‌ماند، صاحب سهم بالفرض سهم خود و باقی‌مانده را با قرابت ارث می‌برند، چنان‌که برخی روایات به آن اشاره دارند، و فایده ذکر فرض بیان مقدار ارث‌شان است - مانند مثالی که در متن شرایع آمده - که منظور از آن تقسیم مال به پنج قسمت میان دختر و ابوین می‌باشد؛ یعنی سه‌پنجم برای دختر واحد و دوپنجم سهم ابوین و از اینجا می‌توان فهمید حکمت بیان فرض چه می‌تواند باشد، نه اینکه منظور اصلاً عدم ارث مازاد از سهم خود باشد، و این [عدم ارث از مازاد] در واقع مقتضای مفهوم لقب است که عدم حجیتش در اصول مسلم است و بر فرضی که حجیتش پذیرفته شود، ما از این مفهوم در خصوص اینجا ولو به خاطر قرائنی که در اراده قید از تعیین فرض ظهور دارد، دست برمی‌داریم، به دلیل تواتر اخبار ائمه علیهم‌السلام که عمده ادله شیعه در اثبات ردّ مازاد از فریضه است. البته برخی علاوه بر این دلیل ادله دیگری را افزوده‌اند که از باب جدل با طرف مقابل بوده است (نجفی، [بی‌تا]، ج ۳۹، ص ۱۰۱-۱۰۲).

صدر این عبارت، ناظر به تفسیر نصوص معین سهام است که همان آیات کریمه می‌باشد؛ یعنی مقصود از سهام در آن، استحقاق سهم فقط نیست؛ به گونه‌ای که اگر چیزی از ترکه باقی بماند، به صاحب سهم نرسد، بلکه منظور اخذ سهام و نیز تقسیم زاید به حسب سهام است؛ ولی دلیل اخذ سهام مقتضای آیات است؛ اما دلیل تقسیم

زاید به حسب سهام مقتضای متواتر اخبار متواتر وارد شده از ائمه علیهم السلام است. منظور صاحب جواهر از تواتر، تواتر معنوی است، نه لفظی؛ چنان که روشن است. نتیجه آنچه ایشان بیان کرده است اینکه آیات سهام دلالت می‌کند که همه مال را باید بر حسب سهام تقسیم کرد و بازگشت این معنا به تقسیم بالنسبه است، نه تقسیم علی الإطلاق. بر این اساس، دیدگاه هر دو دانشمند در نتیجه یکسان است؛ یعنی مفهوم آیات سهام، تقسیم نسبی است؛ ولی محقق خویی برابر آنچه مقرر بحثش آورده است، این امر را معنای ظاهری آیات می‌داند، در حالی که محقق نجفی آن را مستفاد از روایات متواتر می‌داند؛ چنان که صریح ذیل عبارت مذکور بر آن دلالت دارد.

با این توضیحات، تفاوت‌های میان دیدگاه‌شان با دیدگاه مشهور امامیه در اثبات ردّ روشن می‌شود. مشهور امامیه با ادله مستقل که همان اجماع و ضرورت مذهب و آیه اولی الأرحام و روایات است (ر.ک: طباطبایی عاملی، ۱۴۲۲، ج ۱۲، ص ۴۹۳/نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۱۴۳)، ردّ فاضل را بر صاحبان سهام ثابت می‌دانند.

۴. اهمیت دیدگاه محقق خویی

دیدگاهی که محقق خویی مطرح می‌کند، بسیار مهم و شایسته بحث و بررسی است؛ به دلایل ذیل:

۱. بیان ایشان، دیدگاه جدیدی بوده، ظاهراً در میان گذشتگان سابقه نداشته است.
۲. از حیث جغرافیای فقه، این بحث در باب ارث است که بابت محدود و کنکاش در آن سخت است و نوآوری در آن، نشدنی یا بسیار نادر است.
۳. مباحث اجتهادی در باب ارث به صورت عام، اگر با دیگر ابواب فقهی - مانند طهارت، صلوات و معاملات - مقایسه شود، کم است.
۴. غالباً فقها در مسائل اختلافی قدیمی میان امامیه و اهل سنت، عادت به تکرار پاسخ‌ها و دفاع‌هایی دارند که گذشتگان داشته‌اند. البته یا بعینه و همراه با جزئیاتش، یا با تعدیل عبارت‌ها یا اضافات جزئی، در حالی که محقق خویی به دنبال طرح ارائه دلیل جدید است که استناد به ظهور قرآنی می‌باشد و میزان اهمیت استدلال به کتاب در

مسائل اختلافی میان شیعه و سنی پوشیده نیست.

۵. دیدگاه محقق خوئی بیانگر قرائت جدیدی از نصّ قرآنی است و روشن است که نصّ قرآنی هنوز جایگاه مناسبش را در مباحث فقهی به دست نیاورده است و اهتمام بسیاری در تعامل با آن دیده نمی‌شود و این دیدگاه، به دنبال فعال‌ساختن نقش کتاب در عرصه استنباط فقهی است.

۶. شایان ذکر است این بحث را محقق خوئی در دوران اخیر عمر شریف خود که با بحث، تحقیق و تدریس گذرانده بود، مطرح ساخت؛ یعنی این نتیجه آخرین دریافت‌ها پس از دوران پژوهشی گسترده از عمر علمی ایشان و پس از اشراف و تسلطشان بر مباحث فقهی و روش استنباط می‌باشد و تقریر چاپ‌شده از مباحثشان در ارث - مورخ ۱۴۱۷ تا ۱۴۱۳ق - است.

به رغم اهمیت این دیدگاه قرآنی و دقت نظرش، متأسفانه به این دیدگاه مهم توجه نشده است و حق آن در بحث و بررسی داده نشده و به بحث مدوّنی که بدان پرداخته یا اشاره داشته باشد، برنخوردیم.

خلاصه و نتیجه

۱. دیدگاه فقهی قرآنی محقق خوئی آن است که آیات سهام ارث به تنهایی برای اثبات ردّ اضافه از سهام بر ورثه کافی است.
۲. برخی تعلیقات توضیحی بر این دیدگاه را بیان نمودیم، از جمله بیان انواع تقسیم و توضیحات آن، که آیا تقسیمی ریاضی و دقیق است و یا عرفی و تسامحی است، و اینکه تقسیمی است مطلق و یا نسبی.
۳. بر استدلال به روایتی که محقق خوئی از امیر مؤمنان^ع نقل می‌کند اشکال نمودیم که مؤید تقسیم نسبی است، و با محل بحث مطابقت ندارد.
۴. در زمینه بررسی این دیدگاه و نقد ادله آن بر آمدیم؛ زیرا مفهوم عرفی از آیاتی که سهم الارث‌ها را بیان نموده تقسیم مطلق است، نه تقسیم نسبی.

منابع

- * قرآن كريم.
١. ابن قدامه، موفق الدين عبدالله بن احمد مقدسي؛ المغنى؛ ج ١، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ق.
 ٢. افندي، علاء الدين؛ حاشية قرّة عيون الأختيار (تكملة حاشية ردالمحتار على الدرّ المختار)؛ بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ق.
 ٣. بهوتى حنبلى، منصور بن يونس؛ كشّاف القناع عن الإقناع؛ ج ١، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٨ق.
 ٤. تسترى، محمد تقى؛ قضاء أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام؛ نجف: مطبعة الحيدريه، [بى تا].
 ٥. جواهرى، محمد؛ موسوعة الإمام الخوئى؛ ج ٤٩، ٣، قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئى، ١٤٢٨ق.
 ٦. حائرى، محمد حسين؛ الفصول الغروية فى الأصول الفقهيّة؛ قم: دار إحياء العلوم الإسلاميه، ١٤٠٤ق.
 ٧. حرّ عاملى، محمد بن حسن؛ تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة؛ ج ١، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٢ق.
 ٨. حلّى (محقق حلّى)، نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن حسن؛ شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام، تحقيق سيد صادق شيرازى؛ ج ٢، تهران: انتشارات استقلال، ١٤٠٩ق.
 ٩. خويى، سيد ابوالقاسم؛ موسوعة الإمام الخويى (مجمع الرسائل)؛ ج ٤٩، ٤، قم: مؤسسه احياء آثار امام خويى، ١٤٣٠ق.

۱۰. سرخسی، محمد بن ابی سهل؛ المبسوط؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۱۱. طباطبایی عاملی، علی؛ ریاض المسائل فی بیان أحكام الشرع بالدلائل؛ ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۲۲ق.
۱۲. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام؛ ج ۷، بیروت: مؤسسه تاریخ عربی، [بی تا].
۱۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی؛ مستند الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۵ق.
۱۴. نووی دمشقی، محی الدین؛ المجموع فی شرح المذهب؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا].



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی